



۲۰۲۰/۰۲/۰۱

محمد داؤد مومند

تذکراتی از خاطرات دوران لیسه حبیبه در کتاب عبدالوکیل



چند روز قبل یک دانشمند و دوست روشن ضمیرم، چند صفحه از کتاب معنون به « از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دیموکراتیک افغانستان » اثر عبدالوکیل پسر خاله ببرک و وزیر کابینه حکومت دست نشانده اتحاد شوروی را توسط ایمیل برایم گسیل داشت.

محتویات این چند صفحه که صرف منحصر به خاطرات لیسه حبیبیه است موجب گشت، که تمایل قبلی ام را در مورد نوشتن خاطرات آن زمان و بخصوص برادران ببرک تشدید نماید.

عبدالوکیل می نگارد: « این جانب در قریه کمری در یک خانواده روشنفکر نیمه مرفه دهقانی تولد شدم... در قریه کمری از جمله چهار صد خانواده، صرف ۲۰ الی ۳۰ تن اطفال شامل مکتب بگرامی می شدند... در حالیکه تعداد اطفال مساعد به مکتب رفتن در حدود شش صد نفر بود.

بعد از ختم دوره مکتب ابتدائیه، شامل صنف هفتم لیسه عالی حبیبیه شدم... لذا خانواده ما به منطقه شاه شهید منقل گردید. با شروع سال تعلیمی در صنف هفتم الف (چون چندین صنف هفتم وجود داشت، صنوف به اساس الفبا تقسیم شده بود) به ... چهره های جدید ... از طبقات و اقشار مختلف جامعه روبرو شدم... به یاد دارم که در مکتب بگرامی شاگردان را همه فرزندان فقیر و پا برهنه ... تشکیل میداد.

ناگفته نباید گذاشت که اکثریت فرزندان خانواده های متمدن ولایات هم بعد از ختم دوره ابتدائیه و متوسطه؛ شامل لیسه های مرکز می گردید، در حالیکه فرزندان خانواده های بی بضاعت و کم درآمد از ولایات مختلف کشور داخل مکتب های لیلیه چون لیسه رحمان بابا و خوشحال خان و غیره میگردید.

عمدتاً در صنف هفتم الف لیسه حبیبیه فرزندان مامورین عالی رتبه ملکی و نظامی، ارستوکرات های با نفوذ، تاجران و ثروتمندان... تشکیل میداد.

... از زمره سید عبدالاله پسر وزیر داخله و عدلیه صدارت داؤد خان، عبدالله عثمان، پدرش نایب الحکومه مشرقی، حشمت الله و نجیب الله مجددی برادر و پسر صبغت الله مجددی، توریالی پسر جنرال حسین خان «پسر خاله این جانب» تیمور شاه خواهر زاده پادشاه افغانستان، محمد امین و محمد یونس پسران جنرال یوسف داکتر عسکری، نجیب الله که بعداً رئیس جمهور شد، محمد همایون پسر جنرال محمد صفر غرزی، محمد داؤد مومند پسر حکمران که همیشه نشان پشتونستان را روی سینه خود داشت و کلاه پوست سور را بر سر مینمود، محمد عمر پسر محمد کبیر وزیر فواید عامه ... و غیره.

... از همان آغاز بحث‌ها و صحبت‌های داغ و گرم و پر هیجان میان توریالی «برادر ببرک - مومند» و نجیب‌الله مجددی و میخائیل جوان یهودی و محمد داؤد مومند و عبدالله عثمان به وجود می‌آمد.

این جانب صرف به حیث شنونده در بحث‌ها اشتراک می‌کردم و در ته دل از صحبت‌های توریالی پسر خاله ام پشتیبانی می‌نمودم و سعی داشتم از میان همه صحبت‌ها و حرف‌ها چیزی بیاموزم.

نجیب‌الله بعداً رئیس جمهور هم بعضاً به صحبت‌ها علاقه می‌گرفت... و از شاگردان ممتاز صنف بود.

صحبت‌ها معمولاً روی عقب ماندگی کشور، جنگ‌های آزادی بخش علیه انگلیس، داعیه پشتونستان، علل سقوط حکومت شاه امان‌الله و غیره بود.

این صحبت‌ها گرچه در سطح فهم و دانش متعلمی صورت می‌گرفت... ولی در سمت دهی طرز تفکر و اندیشه ناظرین بحث، اثرات خود را می‌گذاشت.

نظام الدین تهذیب معلم تفسیر و دنیات بود، وی از طرفداران سرسخت آزادی عقاید و دیموکراسی بود.

در صنوف بالاتر یک عده شاگردان در ساحه فرهنگی و هنری فعال بودند مانند:

اکرم عثمان، اکرم یاری، اعظم رهنورد زریاب، لطیف شمس، محمود بریالی، لطیف انصاف، نبی عظیمی، عمر وسا، حبیب لرحمن نیازی، محبوب‌الله کوشانی، رحمت‌الله کوشانی که با نظریات برادر خود صبغت‌الله مجددی سر سخت مخالفت می‌ورزید.

... با دایر کردن کانفرانس‌ها و نشر جراید دیواری، توجه متعلمان را به مطالب مهم داخلی و جهانی جلب می‌نمودند. ختم تذکار خاطرات فوق‌الذکر نشان می‌دهد که هم صنفی دوران لیسه حبیبیه من وکیل جان تا هنوز جوان مانده و از حافظه خوب برخوردار است، زیرا این جانب نام‌های یک عده هم صنفی‌های خود را که از ذکر اسم‌های شان درین نقل قول، منصرف شدم اصلاً به خاطر ندارم.

همانا امیدوارم نوات محترمی که دو جلد کتاب عبدالوکیل را مطالعه نموده‌اند و یا مطالعه خواهند نمود، محتویات کتب فوق‌الذکر را مورد نقد و کاوش قرار داده، در قسمت صحت و سقم محتویات آن من و امثال مرا تنویر فرمایند.

درین نوشته من صرف در مورد عنوان کتاب و یکی دو مطلب، مختصراً مکث نموده بعداً خاطرات خود را در مورد، دوران متعلمی در لیسه حبیبیه و شناسایی با برادران ببرک به عرض خواهم رسانید.

بطور مقدماتی به تأیید نوشته عبدالوکیل باید به عرض برسانم طوری که خودش می‌نویسد، وی در قسمت صحبت‌ها در دوران لیسه حبیبیه موقف مشاهد و سامع را داشت، که البته این وضع در زمان شمول شان در پوهنتون کاملاً تغییر و او به حیث یکی از اعضای فعال حزب خود در مذاکرات، مشاجرات و مظاهرات سهم چشمگیر داشت.

قابل تذکر است که مذاکرات ما چه در لیسه حبیبیه و چه در پوهنتون، دایم در چوکات ادب و حرمت متعارف به یک دیگر صورت می‌پذیرفت و هرگز از اصل احترام متقابل عدول نمی‌کرد.

اصلی که متأسفانه امروز در وبسایت‌های مختلف حتی میان ملی‌گرایان و اشخاص دانشمند و کهن سال مراعات نمی‌گردد و ما سایه یک دیگر خود را حتی روی مطالب بسیار پیش افتاده روی سنگ می‌زنیم و مانند نباشان سیاسی، بعضاً هم عظام رمیم پدران یک دیگر را از خاک میکشیم، ذهی بدبختی و ظالمت.

فکر میکنم عبدالوکیل در قسمت انتخاب عنوان کتب خود اشتباه نموده و از واقعیت فاصله گرفته است.

به نظر اینجانب بهتر بود عبدالوکیل عنوان کتاب خود را «از شاهی مشروطه تا سقوط حکومت مطلقه سوته کراتیک دست‌نشانده شوروی» می‌ماند تا با واقعیت صد در صد تاریخ معاصر و واقعیت‌های عینی دوران چشم دید حیات ما وفق می‌کرد.

عبدالوکیل و هموطنان هم سن و سال ما در دوره آزادی خواهانه دوره نظام مشروطه دهه دیموکراسی رشد یافتند و به اصطلاح آدم شدند، قانون اساسی ۱۹۶۴ و ارزش‌های مندرج دیموکراتیک و انسانی آن در قانون اساسی هیچ کشور اسلامی و کشور های آسیایی نظیر نداشت.

مؤرخ سیستانی در مورد چنین اعتراف می نماید:

«تمام سیاست مداران و دولت مردان افغانستان در سه دهه اخیر، محصول همان دوره دهه دیموکراسی است که با کودتای سردار محمد داؤد ستاره دهه دیموکراسی افول کرد.»

تمام احزاب چپ مانند خلق و پرچم و افراطی چپ مانند شعله جاوید در همین زمان مانند سمارق سر کشیدند و تا توانستند از تخریب و ناکام ساختن عمدی، تجربه دهه دیموکراسی از هیچنوع خیانت دریغ نورزیدند، دریغا که گروه های ملیگرا نیز در لاشعوری و بی خبری از عواقب کار، درین معامله بیطرف نامدند.

حدوث کودتا ها به شمول کودتای سرطانی حسن چپ معروف به شرق و یاران کی جی بی اش بنیان تباهی های جبران ناپذیر تراژیدی کشور و ملت افغان را گذاشتند.

حزب مطلقه و سوته کراتیک دست نشانده دولت شوروی مرتکب یک خیانت بزرگ ملی دیگر نیز شد، و آن اتحاد با خائنان و جنایتکاران شورای نظار و گروه جمعیت ستم بود، که صرف روی انگیزه ضد پشتونی صورت پذیرفت و «حزب مطلقه پرولتاریات پرچم» به حزب «مطلقه ملا تاربات» شورای نظار و جمعیت ستم تغییر شکل و ماهیت داد.

محمود بریالی بعد از سقوط رژیم کودتایی سردار داؤد خان به صراحت گفت که: «ما سر انجام به حکومت دو صد و پنجاه ساله پشتونی در کشور خاتمه دادیم.»

عبدالوکیل طوریکه خودش میگوید وی زمانیکه از مکتب ابتدایی فراغت حاصل نمود در لیسه حبیبیه شامل صنف هفت الف گردید که خواهرزاده پادشاه و پسران بزرگان کشور در آن شامل بود.

اینکه عبدالوکیل مدعی است که: «در قریه کمری از جمله ۴۰۰ خانواده صرف ۲۰ الی ۳۰ سی تن اطفال در یک سال شامل مکتب ابتدایی بگرامی می شدند، در حالیکه اطفال مساعد به مکتب رفتن در حدود ۶۰۰ نفر بود، با آنچه من از دوره حیات خود بخاطر دارم موافقت نمی نماید، بدین معنی که اینجانب از صنف اول تا صنف سوم شامل مکتب ابتدایی تالقان «بعداً ولایت تخار» بودم که توسط موتر از مرکز کابل شب در میان فاصله داشت و در آن مکتب صد ها تن شاگرد مردم بی بضاعت دور و نواحی مصروف تعلیم بود نه بیست یا سی تن.

سردار داؤد خان در سال اول صدارت خود، فرمان تبدل و تقرر پدرم را به حیث حکمران غور که تیوره در تاریخ گذشته مرکز شاهنشاهی آن بود صادر نمود.

تیوره و یا غور یکی از منزوی ترین و غریب ترین نقاط کشور ما به حساب میرفت، چنانکه بعضی ها حتی موتر را در زندگانی خود ندیده بودند و فکر میکردند موتر یک قسم حیوان است.

زمانی از یک شخص پرسیدیم که نفر معتبر شما چقدر پول دارد؟ به لهجه مرسوم آن خطه، در جواب گفت: «ده هزار غران بداره» که میشد دو نیم هزار افغانی.

من شامل صنف چهارم مکتب ابتدایی تیوره مرکز غور شدم و در آن مکتب ۲۰ یا ۳۰ نفر نه بلکه صد ها تن متعلم و اولاد مردم نهایت بی بضاعت آن منطقه منزوی مصروف درس خواندن بودند.

ما در مکتب غور معلمان لایق و منور داشتیم و یکی از آن ها به زبان انگلیسی نیز بلدیت داشت، من با یکی از استادان بسیار بزرگوار خود به نام خطیب صاحب یار محمد خان که دانشمند منور مسایل دینی، خطاط، رسام و نقاش در خور توصیف بود، تا سالیان متمادی رابطه مکتوبی داشتم، بدبختانه نسبت بعد فاصله، سعادت دیدار و مجالست مجدد شان برایم حاصل نشد.

اکنون اگر در مکاتب مناطق دور افتاده مانند تالقان و بخصوص غور، صد ها تن شاگرد، چانس عملی تعلیم در مکاتب ابتدایی آن مناطق را داشتند، ادعای عبدالوکیل را در مورد محدودیت چانس تحصیل برای شاگردان منطقه کمری در جوار کابل اشتباه آمیز تلقی نموده، معلومات شان در زمینه ناقص به نظر میرسد.

اما در مورد اینکه تنها فرزندان افراد مرفه و از نظر اقتصادی مستعد مناطق اطراف، توان شمولیت فرزندان خود را در لیسه های مرکز داشتند و فرزندان افراد بی بضاعت و کم درآمد از ولایات مختلف کشور داخل مکتب های لیلیه خوشحال بابا و رحمن بابا و غیره میگردید. ادعای عبدالوکیل کاملاً درست و متکی بر واقعیت است.

اکنون بر میگردم به قسمتی از خاطرات لیسه حبیبیه و شناخت من با برادران ببرک. خانه کرایه ما در شهرنو کابل، نزدیک چهار راهی انصاری در مجاورت منزل دگر جنرال حسین خان پدر ببرک قرار داشت، ولی ببرک با پدر خود در آن خانه زندگی نداشت.

من ببرک را تقریباً پنجاه سال قبل برای بار اول در حضور یکی از زعمای بزرگ پشتون یعنی شهید خان عبدالصمد خان اچکزی «اچکزی بابا» دیدم، بخاطر دارم که ببرک ضمن صحبت خود گفت که من پشتون هستم، وی در جواب سوال اچکزی بابا که آیا مبارزه آن ها منحصر به شهر هاست یا در دهات هم فعال هستند به لهجه شکسته زبان پشتو گفت که: «هائنه یو ملا دی دومره ریش لری...» منظورش اینکه از ترس ملا، ما به دهات کشور رفته نمیتوانیم.

در آن مجلس اناهیما هم خود را نماینده زن های افغانستان معرفی کرد که یک دروغ آشکار بود، او تنها نماینده زن های حزب خودش بود و بس.

ببرک را بار دوم در پارک زرنگار دیدم که گویا خطابه ایراد میکند، بعد از وقفه انتظار نسبتاً طولانی ببرک آمد و در بالای تپه کوچک سر یک چوکی استاد شد، در فرصتی که میخواست که خطابه خود را آغاز کند یک صاحب منصب پایین رتبه پلیس که حتماً پرچمی بود آمد و در گوش ببرک چیزی گفت، بعداً ببرک گفت که این صاحب منصب پلیس اخطار احتمال اخلاص امنیت را بمن داد ولی من تا زمانیکه برچه به قلبم فرو نرود، از جای خود شور نخواهم خورد و به گفته مردم کندهار بزرگ، غربینه کثیف خود را شور داد، متصل همین گپ ببرک، پرچمی های حقه باز و صحنه ساز، از قسمت بالایی تپه کوچک بسوی پایین به صورت غیرمترقبه هجوم آوردند و بعد از یک هیاهوی مفتضح، ببرک گم شد.

بعداً اطلاع حاصل نمودیم که شهید میوندال نیز به استماع سخنان ببرک آمده بود و میخواست از ببرک سوالاتی طرح کند، لذا پرچمی های مفتن به همچو صحنه سازی منافقانه پرداختند و ببرک بی ایمان و لافوک از ترس مرحوم میوندال فرار کرد و یک عده حاضرین اطرافی و غیر حزبی به وی لعنت فرستادند..

من و برادر مرحومم با بریالی و توریالی و رفقای هم کوچه خود از طرف دیگرانه توپ بازی میگردیم و نام مرا در تیم توپ بازی پشتونستان مانده بودند، درین وقت من در مکتب ابتدایی غازی ایوب خان واقع شهر آرا عقب شفاخانه زایشگاه متعلم بودم. بعد از فراغت از مکتب غازی ایوب خان شامل صنف هفت الف لیسه حبیبیه شدم، در همین جا بود که هم صنفی توریالی و عبدالوکیل و نواتی را که وکیل تذکر، داده، شدم.

محمود بریالی چند صنف بالاتر از ما قرار داشت، در زمان شمول من در لیسه حبیبیه، مدیر مکتب، نعمت الله معروف «بعداً پژواک» که آدم با دسپلین و بعد از او ضیاء احمد فدایی بود که هر روز صبح برادر مهترش فدا محمد فدایی مدیر عمومی در ریاست شرکت برق او را در موتر سرکاری اش به مکتب میرساند.

استادان معروف آن دوره عبارت بودند از: استاد مین که یک انسان بزرگواری بود و او دومین مامور دولت در تاریخ کشور محسوب میشد که از پذیرفتن مدال مطالی خدمت معذرت خواست، صبغت الله مجددی، استاد حیدر خان سر معلم که شخص نهایت با دسپلین و متقی بود، استاد خرگند، انجنیر غلام صفر خان اعتمادی که غالباً افتخاری درس میداد و آدم نهایت ظریف و خوش صحبت بود، استاد برکت الله خان، بچه کاکای جنت خان غروال که یک انسان منور و ملای متجدد بود، مهدی خان آرام که همیشه می گفت: بزرگترین وزرای افغانستان به شاگردی من افتخار میکنند، استاد سید ناصر خان که سید عبدالاله بعداً معاون ریاست جمهوری داود خان را گوساله نام مانده بود، استاد نبی خان، استاد جبار خان، نظام الدین تهذیب و دیگران.

یکی از شاگردان معروف آن زمان صمد مشهور به بچه عطا محمد کلاه دوز بود که اکنون به نام صمد دار دار معروف است و در یک پروگرام تلویزیونی کابل سهم میگیرد.

ما در لیسه حبیبیه چند اخبار دیواری داشتیم که یکی ان به نام پشتونخوا، و ناشر ان مرحوم زلمی پوپل بود، یکی هم بنام ورزش، سومی هم به نام خیبر که ناشر آن نگارنده این سطور است و یکی دوتای دیگر که به خاطر نموده است. این اخبارها بدون تفتیش و رهنمایی اداره مکتب به صورت آزاد و بدون سانسور، نشر میگردید.

باری محمود بریالی، کانفرانسی را تدویر کرد که تمام شاگردان و استادان لیسه حبیبیه در آن اشتراک داشت، بریالی چنان با جذبات و احساسات، صحبت آتشین نمود که تا آن روز هیچ شاگرد و استاد همچو خطابه ای را نشنیده بودند، استعداد سخن وری و آزادی در گفتار بریالی، تمام استادان و شاگردان لیسه را متحیر ساخت.

یکی از روز های دلچسپ سالانه هم همانا تجلیل روز معلم بود که با تدویر کانفرانس ها آغاز و با پروگرام های عصریه که از طرف شاگردان ترتیب و تهیه میگردید اختتام می پذیرفت.

بخاطر دارم در دوره مدیریت ضیاء احمد فدایی، در یکی از کانفرانسهای روز معلم یکی از شاگردان هنرمند صنوف عالی که حسیب نام داشت و آدم بسیار خوش آوازی بود بنا بر کنورتی که با مدیر مکتب داشت درضمن سرودن یک آهنگ معروف گفت:

اگر لحاظ مدیر کم نباشد

ترا دهلیز به دهلیز میدوانم

چشم سیاه داری قربانت شوم من

خانه کجا داری مهمانت شوم من

حسیب که متأسفانه تخلص فراموش شده چند آهنگ در رادیو افغانستان نیز ثبت نموده بود. مطلع یکی از آهنگ های دلنشین وی در رادیو چنین بود:

ای کاروان ای ساربان

منزل کنان، جانم رود

توریالی برادر بیرک که هم صنفی من بود و من او را معمولاً فیلسوف خطاب میکردم، همیشه سنجیده و شمرده صحبت میکرد، روزی یک معلم احمق، یک دشنام نهایت غلیظ و دور از اخلاق را نثار شاگردان کرد، توریالی با جسارت اخلاقی تمام به معلم گفت که: معلم صاحب شما چرا اینقدر بی تہذیب هستی؟

معلم مذکور در وقت تفریح، سیلی سختی به روی توریالی نواخت چنانکه عینک های توریالی صدمه دیده بر زمین افتاد و توریالی میخواست بشکل فزیک با معلم مقابله کند ولی شاگردان مانع گردیدند و معلم نیز فرار را بر قرار ترجیح داد.

توریالی صرف شنیده بود که علامه داکتر اقبال یک شاعر انقلابی و یک عنصر ضد استعمار است، ولی موصوف خبر نداشت که داکتر اقبال یک مفکر بزرگ اسلامی و از شاگردان غیر مستقیم حضرت علامه جمال الدین افغانی است.

یک روز وی با من در مورد داکتر اقبال صحبت میکرد و من فی البدیہه برایش گفتم که داکتر اقبال راجع به کارل مارکس چنین میگوید:

دین آن پیغمبر حق نا شناس

بر مساوات شکم دارد اساس

توریالی عصبی گردیده و فوراً گفت: اقبال ... خورده است.

مصادف به روز های اول رژیم کودتایی سردار صاحب بود، که من در آن زمان در پوهنتون کابل مأموریت داشتم، روزی هم صنفی من توریالی به دفتر من آمد، من فوتوی استاد بزرگوارم پوهاند فضل ربی پژواک را روی میز خود گذاشته بودم، همینکه چشم توریالی به فوتوی پژواک صاحب خورد به صورت اخطار آمیز از من سؤال نمود که چرا عکس رهبر را بند نکردی؟ در جوابش گفتم توریالی جان، تا هنوز مدیریت عمومی نشرات عکس رهبر را بدسترس دفتر من قرار نداده است. من اندر تعجب افتادم و با خود گفتم که رشتک و بافتک این مارکسیست های بی خدا، به سردار داود خان که یک ناسیونالیست و یک مسلمان متعهد است و مدت ده سال به زعم شان در رژیم شاهی مطلقه صدراعظم بود چیست؟ رهبر بیچاره که شکار پلان حسن چپ معروف به شرق و یاران کی. جی. بی. اش شد. با عرض حرمت

یادونه:

که چیری گران لوستونکی و غواری چی د دی معززی لیکونکی مقالی هم ولولی، نو کولای سی چی، پر انخوړ باندی د «کلیک» په اجرا کولو سره د لیکونکی مقالی د «آرشیف» فهرست ته، لار بنودنه تر لاسه کړی!

تذکراتی از خاطرات دوران لیسه حبیبه در کتاب عبدالوکیل